

نیم‌رخ شعری هشت‌بهشت امیرخسرو در آینه شعر حافظ

محمدجواد زینلی

چکیده

امیرخسرو دهلوی (۷۲۵-۶۵۱ هـ.ق) از شاعرانی است که حافظ در مطالعات ادبی و شعری خود به آن توجه کرده‌است؛ ردپای شعر او را در غزل‌های حافظ می‌توان یافت. تأثیر غزل امیرخسرو در شعر حافظ، بسیار موردپژوهش واقع شده، ولی از تأثیر خمسه امیرخسرو غفلت شده‌است. در این مقاله ابیاتی از هشت‌بهشت که از نظر مضمون، ترکیب و مفردات خاص سلف شعر حافظ است، با ابیاتی از حافظ، که تأثیر گرفته از آنهاست مقابله شده‌است.

کلیدواژه‌ها: هشت‌بهشت، نقد شعر، امیرخسرو دهلوی، نقل مضمون و ترکیب، حافظ.



نامه پارسی

شماره ۵۰ و ۵۱ پاییز و زمستان ۱۳۸۸

حافظ شاید بیش از هر شاعر دیگر در ادبیات فارسی، در اشعار و دیوان‌های شعرای پیش از خود و حتی معاصرانش تعمق و مطالعه داشته‌است. بی‌تردید اشعار شاعرانی چون سنایی، خاقانی، امیرخسرو دهلوی، عطار، سعدی، کمال‌الدین اصفهانی، سلمان ساوجی و خواجوی کرمانی از نظر حافظ گذشته و او آنها را خوانده، مضمون و تصویرها را سنجیده و با کمترین تغییر و بیشترین هنرورزی و ذوق زیبایی‌شناسی، آنها را که برگزیده، در دیوان خویش بازآفرینی کرده و به‌اعتلا رسانده‌است.

امیرخسرو از چندین نظر تأثیر بسیاری بر حافظ داشته‌است: نخست آنکه در جریان شعر فارسی، امیرخسرو بسیار مبتکر و تأثیرگذار و در حوزه بلاغت، انواع شعر، کثرت آثار، آیین سخنوری، موسیقی و اصطلاحات ادبی از سرآمدان است؛ دیگر آنکه امیرخسرو در حوزه شعر فارسی در هندوستان و حتی ایران، از شاعرانی است که بسیار مقلد و پیرو دارد؛ برای نمونه کافی است فهرست شاعرانی را که از خمسه او تقلید کرده و در تذکره‌ها آمده‌اند، از نظر گذرانده شود. نکته دیگر در مورد تأثیر امیرخسرو بر حافظ، استنساخ نسخه خمسه امیرخسرو از سوی حافظ است. قدیمی‌ترین نسخه امیرخسرو (البته این نسخه فقط شامل سه منظومه از خمسه است.) به تاریخ ۷۵۶ هـ ق در انستیتو خاورشناسی جمهوری ازبکستان نگهداری می‌شود. در انجامه نسخه، نام کاتب آن «الفقیه محمدبن محمد، الملقب بشمس الحافظ الشیرازی» آمده‌است. دکتر معین در مقاله‌ای این موضوع را که این کاتب همان حافظ معروف باشد، رد کرده و دلایلی هم آورده‌است. مرحوم معین استدلال کرده که به‌تصریح مقدمه محمد گل‌اندام بر دیوان حافظ، خواجه باوجود اصرار دوستان و نزدیکان حتی از جمع‌آوری اشعار خود امتناع می‌ورزیده، پس کتابت اشعار دیگران را هم نمی‌توان بدو نسبت داد و نیز از

شاعری چون حافظ نباید توقع داشت که منظومه‌های شاعر پارسی‌گوی هندوستان را استنساخ کند. در ضبط تاریخ استنساخ این نسخه، قواعد زبان عربی رعایت نشده و مثلاً به جای «جمادی الاولی»، «جمادی الاول» و به جای «الرابع و العشرین من الصفر»، عبارت «الرابع و عشرین صفر»، و به جای «سادس عشر من شهر ربیع الآخر»، عبارت «سادس عشر شهر ربیع الآخر» نوشته شده است و این لغزش‌ها را نمی‌توان به کسی که در زبان و ادب عربی تبخّر داشته و حافظ قرآن بوده و مفتاح و مطالع می‌خوانده و اشعار ملمّع می‌گفته است، نسبت داد. همین طور نام پدر و جدّ کاتب این نسخه هردو «محمد» است، ولی هیچ‌یک از نویسندگان تراجم احوال حافظ، پدر و جدّ او را بدین نام یاد نکرده‌اند.^۱ دکتر مجتبیایی در مقاله‌ای ضمن ردّ نظر دکتر معین، کاتب را حافظ بزرگ می‌داند و به‌طور مبسوط این چنین به ذکر دلایل خود پرداخته است؛ استنباط این نتیجه از قول جامع دیوان حافظ به هیچ‌روی درست نیست. به‌نوشته همان محمد گل‌اندام، خواجه به‌سبب «ناراستی روزگار» و «غدر اهل مصر» یا به‌عبارت ساده‌تر از روی احتیاط و برای اجتناب از آزار حسودان و بدخواهان و خشک‌مغزان از گردآوری اشعار خود امتناع کرده و این سخن به‌این معنی نیست که وی اشعار دیگران را استنساخ نکند. از اشعار حافظ نیز بر نمی‌آید که چون او در غزل‌سرایی از امیرخسرو تواناتر است، پس کتابت شعر امیرخسرو منافی شأن و مقام اوست. استنساخ کتب برای کسب معاش شیوه‌ای آبرومند بوده است و برخلاف قول و نظری که نقل شده، از اشعار حافظ چنین برمی‌آید که وی برای گذران زندگی و نگه‌داشت «آبروی فقر و قناعت» از اشتغال به این‌گونه کارها بی‌نیاز نبوده است. حافظ با اینکه به کیفیت و ارزش کار خود واقف بوده، تنگ‌نظر و خوددین نبوده و از شاعران دیگر حتی کسانی چون رکن‌الدین صائن و عماد فقیه استقبال، اقتفا و اقتباس می‌کرده و از آنجاکه امیرخسرو از بزرگان شعر فارسی است، حافظ در موارد بسیار از طرح و طرز غزل‌ها و مضامین و معانی شعر او پیروی کرده است.

درزمینه رعایت نشدن قواعد زبان عربی در تاریخ استنساخ هم باید گفت کسانی که با نسخه‌های خطی سروکار دارند از این گونه تسامحات لفظی در ضبط تاریخ نسخه‌ها فراوان دیده‌اند. در *دیوان حافظ* هم قطعه‌ای در وفات شاه شیخ ابوسعحاق است که در بسیاری از نسخ خطی *دیوان حافظ* چون نسخه‌ی اساس طبع قزوینی، بیت ماده چنین است:

جمعه بیست و دوم ماه جمادی الاول در پسین بود که پیوسته شد از جزو به کل صورت «جمادی الاول» در نسخه‌های خطی *دیوان حافظ*، چه از حافظ باشد و چه از کاتبان *دیوان* او، به هر حال حاکی از آن است که مسامحه در ضبط این ترکیب معمول بوده‌است. محمد قزوینی در حواشی خود بر *دیوان حافظ*، برخی از اشکالات صرفی و نحوی ملمّعات حافظ را برشمرده‌است. کشف الحقایق عزیزالدین نسفی، *تنزل الاملاک من عالم الارواح* محیی‌الدین بن عربی و پایان کلیله و دمنه، چاپ عبدالوهاب عزام نیز چنین مسامحاتی در ضبط «جمادی الاول»، به جای «جمادی الاولی» و جمادی‌الثانی و جمادی‌الأخری دارد.

در مورد نام پدر و جدّ حافظ در انجامه نسخه منظومه‌های امیرخسرو، که مورد اعتراض مرحوم معین بوده، باید گفت که نویسندگان تراجم دیگر نه تنها بدین نام، بلکه به هیچ نام دیگری از پدر و جدّ حافظ اشاره‌ای نکرده‌اند. (فقط در تذکره میخانه، لقب پدر او بهاء‌الدین و در *ریاض‌العارفین* رضاقلی خان هدایت، لقب پدر حافظ، کمال‌الدین و لقب جدّش غیاث‌الدین آمده‌است.) این استدلال محمد معین زمانی معتبر خواهد بود که نام پدر و جدّ حافظ در جای دیگری آمده‌باشد و دانسته باشیم که نام آنان غیر از «محمد» بوده‌است؛ وگرنه سکوت تذکره‌نویسان و تاریخ‌نگاران در این باره دلیل بر آن نیست که کاتب این منظومه‌ها که نامش «محمد»، لقبش «شمس (الدین)»، شهرتش «حافظ» و نسبتش «شیرازی» بوده و در اواسط قرن هشتم هجری می‌زیسته‌است، شخص دیگری جز شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی باشد.

به گمان من تا وقتی که دلیلی قاطع و روشن خلاف این انتساب را اثبات نکند، این نوشته‌ها را می‌توان به خط خواجه حافظ دانست و این موضوع نه از لحاظ تاریخی و ملاحظات متدولوژیک اشکالی دارد و نه از مقام و شأن حافظ چیزی می‌کاهد.^۲ به هر روی به احتمال بسیار، حافظ خمسه امیر خسرو را نه تنها خوانده، بلکه نوشته است و این امر در شناخت شعر حافظ از سوی هیچ حافظ‌پژوهشی غیر از فتح‌الله مجتبابی مورد توجه قرار نگرفته است. در غزل، پژوهندگان بزرگی چون محمد معین، علامه قزوینی، سید محسن در مقدمه دیوان رکن‌الدین صائِن هروی، علی اصغر حکمت در حاشیه ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد براون، اسلامی ندوشن، فتح‌الله مجتبابی، پژمان بختیاری و انجوی شیرازی، تأثیر امیر خسرو بر حافظ را بررسی کرده‌اند.^۳ جایگاه امیر خسرو در پیدایش سبک حافظ را می‌توان چون ظهور سپیده قبل از طلوع خورشید تلقی کرد.^۴ این مقاله تأثیری را که منظومه هشت‌بهشت امیر خسرو در اشعار حافظ داشته است، با ذکر مواردی بازمی‌نمایاند. این تأثیر یا در حد نقل مضمون یا ترکیب مفردی است که از لحاظ کاربرد، معنی و تازگی درخور توجه است.

۱- ز مُلک تا ملکوت

خسرو:

همه هستی ز مُلک تا ملکوت یک رقم زان جریده جبروت

(ب ۱۶)

حافظ:

ز مُلک تا ملکوتش حجاب بردارند هر آنکه خدمت جام جهان‌نما بکند

(غ ۱۸۷)

۲- در رقص آمدن زهره

خسرو:

چون از آنجا جنبیه راند به پیش

زهره در رقص شد ز قبّه خویش

(ب ۱۲۳)

حافظ:

و آنگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک

زهره در رقص آمد و بر بطزان می گفت نوش

(غ ۲۸۶)

۳- نُسختی از ...

خسرو:

شهر همّتش به بازوی دین

نُسختی از جناح روح امین

(ب ۱۶۴)

حافظ:

سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم

که جان را نسخه‌ای باشد ز لوح خال هندویت

(غ ۹۵)

۴- سایه بر آفتاب

خسرو:

عَلَمش سر به آسمان برده

سایه بر آفتاب گسترده

(ب ۲۱۰)

خسرو:

بر گل تر نقاب بریستی

سایه بر آفتاب بریستی

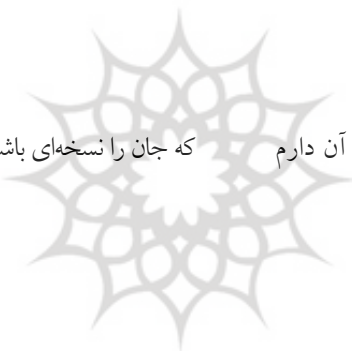
(ب ۶۱۶)

حافظ:

ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی

لطف کردی سایه‌ای بر آفتاب انداختی

(غ ۴۳۳)



پژوهشگاه علوم انسانی
پرتال جامع علوم انسانی

۵- پیش ازاین، پیش ازاین

خسرو:

دل کز آن پیش مهربان بودش / پیش از آن شد که پیش از آن بودش
(ب ۶۶۷)

حافظ:

پیش از اینت پیش از این اندیشه عشاق بود / مهرورزی تو با ما شهره آفاق بود
(غ ۲۰۶)

۶- پنهان ز حاسدان و اغیار خواندن

خسرو:

خواند روزی نهانی از اغیار / هریکی را جدا به پرسش کار
(ب ۸۱۰)

حافظ:

پنهان ز حاسدان به خودم خوان که منعمان / خیر نهان برای رضای خدا کنند
(غ ۱۹۶)

۷- گردوغبار خاطر

خسرو:

ساریان زان همه نشانِ درست / گرد شک را ز پیش خاطر شست
(ب ۸۷۸)

حافظ:

چنان بزی که اگر خاک ره شوی حافظ / غبار خاطری از ره گذار ما نرسد
(غ ۱۵۶)



نامه پارسی

شماره ۵۰ و ۵۱ پاییز و زمستان ۱۳۸۸

۸- گل و آرزو در بر

خسرو:

خفت در خوابگاه نورالعین گل در آغوش و مشک در بالین
(ب ۱۰۶۷)

خسرو:

آرزو درکنار و می در جام به از این دولتی کجا و کدام؟
(ب ۳۰۹۱)

حافظ:

گل در بر و می در کف و معشوق به کام است سلطان جهانم به چنین روز غلام است
(غ ۴۶)

۹- پرده پوشی و شکایت از غمّاز

خسرو:

من چو این پرده خود گشادم باز پرده پوشی چرا کند غمّاز؟
(ب ۱۲۴۷)

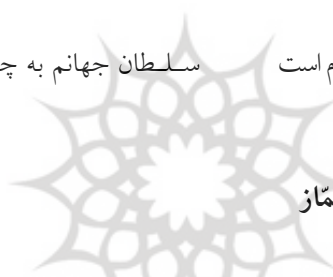
حافظ:

سرشکم آمد و عیبم بگفت روی به روی شکایت از که کنم، خانگی است غمّازم
(غ ۳۳۳)

۱۰- استاد و آینه

خسرو:

کآنچه من دارم اندر این سینه نیست استاد من جز آینه
(ب ۱۵۳۳)



حافظ:

درپس آینه، طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو، می‌گویم
(غ ۳۸۰)

۱۱- دم دادن

خسرو:

زین فسون دم دهی بر آن‌سانش که برآری ز کالبد، جانش
(ب ۱۵۷۸)

خسرو:

دم همی داد و هیچ دود نداشت کرد زاری بسی و سود نداشت
(ب ۲۰۸۵)

حافظ:

فرورفت از غم عشقت دم، دم می‌دهی تا کی؟ دمار از من برآوردی، نمی‌گویی برآوردم
(غ ۳۱۸)

* دم دادن: فریفتن و غافل کردن.^۹

۱۲- تنگ چشمی معشوق *پروپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

خسرو:

لعبت تنگ چشم تاتاری آمد از غمزه در جگر خواری
(ب ۱۶۲۴)

خسرو:

بود تا شب به مجلس آرایی با مه تنگ چشم یغمایی
(ب ۳۰۹۰)

حافظ:

به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم که حمله بر من درویش یک قبا آورد
(غ ۱۴۵)

* تنگ چشم: کنایه از مردم بخیل،^۶ ترکان را نیز گویند.^۷

۱۳- کشتی باده

خسرو:

همه روز آن طرب مهیاً بود کشتی باده همچو دریا بود
(ب ۱۶۲۷)

حافظ:

کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست گشته هر گوشه چشم از غم دل دریایی
(غ ۴۹۰)

* کشتی: نوعی از کاسه کلان به صورت کشتی که اکثر قلندران با خود دارند و شراب و جز آن بدان نوشند.^۸

۱۴- ترکردن دماغ و مغز

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

خسرو:

به فسون و فسانه چو نبات مغز شه تر کند به آب حیات
(ب ۱۶۳)

حافظ:

لب پیاله ببوس آن گهی به مستان ده بدین دقیقه دماغ معاشران تر کن
(غ ۳۹۷)



حافظ:

اگر فقیه نصیحت کند که عشق مباز پیاله‌ای بدهش گو دماغ را تر کن

(غ ۳۹۷)

* ترکردن مغز و دماغ: سرخوش شدن، سرمست و شادمان کردن خاطر.^۹

۱۵- گلبانگ زدن

خسرو:

گفت: «من کز برای نیمی دانگ گرد هرکوی می‌زنم گلبانگ...»

(ب ۱۷۴۲)

حافظ:

بر آستان جانان گر سر توان نهادن گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد

(غ ۱۴۸)

حافظ:

دیگر ز شاخ سرو سهی بلبل صبور گلبانگ زد که چشم بد از روی گل به دور

(غ ۲۵۴)

* گلبانگ: آواز بلند که شاطران و قلندران و طبالان برکشند.

۱۶- عذرخواه

خسرو:

هرطرف کز عتاب راهش بود شه به صد لابه عذرخواهش بود

(ب ۱۹۶۸)

خسرو:

ما که از بندگان درگاهیم عذرخواه نوازش شاهیم

(ب ۱۹۸۵)



خسرو:

هرچه کردار من زپیش و پس است
عذرخواهم همان امید بس است
(ب ۳۳۴۱)

حافظ:

هوای مسکن مألوف و عهد یار قدیم
زه رهروان سفرکرده عذرخواهت بس
(غ ۲۶۹)

۱۷- تُرکِ فلک

خسرو:

بود چون تُرکِ آسمان به جهان
زیر گلنارگون پرنده، نهان
(ب ۲۰۱۶)

حافظ:

بیا که تُرکِ فلک، خوان روزه غارت کرد
هلال عید به دُور قدح اشارت کرد
(غ ۱۳۱)

* تُرکِ فلک: کنایه از کوکبِ مریخ است و آفتاب را هم گفته‌اند.^{۱۱}

۱۸- چه و که گوید باز

خسرو:

من ز گوینده باز جستم راز
کز خموشان خبر چه گوید باز
(ب ۲۰۶۲)

حافظ:

حال خونین‌دلان که گوید باز
وز فلکِ خونِ خُم که جوید باز؟
(غ ۲۶۲)



حافظ:

جز فلاتونِ خُم‌نشین شراب
سرّ حکمت به ما که گوید باز؟
(غ ۲۶۲)

۱۹- رواق و منظر

خسرو:

سوی هر منظر و رواق دوید
رفت و آن را که دیدنی‌ست، ندید
(ب ۳۰۴۷)

خسرو:

چون ز خواب نشاط سر بر کرد
نظر اندر رواق و منظر کرد
(ب ۲۲۱۳)

حافظ:

رواق منظر چشم من آشیانه‌ توست
کرم نما و فرود آ که خانه، خانه‌ توست
(غ ۳۴)

* رواق منظر چشم: مردمک دیده.^{۱۲}

* رواق [ر/ر]: خانه‌ای که به خرگاه و سایبان ماند.^{۱۳}

۲۰- ناوک غمزّه چشم

خسرو:

خواجه کز تیر تیزتر می‌راند
ناوک غمزّه خورد و برجا ماند
(ب ۲۲۷۹)

حافظ:

دل که از ناوک مژگان تو در خون می‌گشت
باز مشتاق کمان‌خانه‌ ابروی تو بود
(غ ۲۱۰)



حافظ

مزن بر دل ز نوک غمزه تیرم که پیش چشم بیمارت بمیرم
(غ ۲۳۲)

حافظ:

بتم چون ناوک غمزه گشاید دل مجروح بیمارم سپر باد
(غ ۱۰۴)

* ناوک: نوعی از تیر باشد.^{۱۴}

۲۱- پارڈم

خسرو:

خواست تا دست سوی دُم یازد پارڈم را به دُم دراندازد
(ب ۲۳۲۰)

حافظ:

صوفی شهر بین که چون لقمهٔ شبهه می خورد پارڈمش دراز باد این حیوان خوش علف
(غ ۲۹۶)

* پارڈم: تفر؛^{۱۵} زیر دُمی، رانکی، ریسمانی که در دُم حیوانات کنند.^{۱۶}

۲۲- سر عاشق و آستانه در دوست

خسرو:

زین پس ار جای باشدم بر تو سر من و آستانه در تو
(ب ۲۳۴۸)

حافظ:

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هر چه بر سر ما می رود، ارادت اوست
(غ ۵۸)



۲۳- توسنی چو فلک یا صبا

خسرو:

حله بستند بر تنش ز قبا پیش بردند توسنی چو صبا
(ب ۲۳۷۸)

حافظ:

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار که توسنی چو فلک، رام تازیانه توست
(غ ۳۴)

* توسن: تند و سرکش، مقابل رام.^{۱۷}

۲۴- تیر پرتابی

خسرو:

چون درون رفت تیر پرتابی دید هر سوز روشنی تابی
(ب ۲۳۶۲)

حافظ:

به بال و پر مرو از ره که تیر پرتابی هوا گرفت زمانی ولی به خاک نشست
(غ ۲۵)

* تیر پرتابی (صفت مفعولی): نوعی از تیر که بسیار دور می‌رود؛^{۱۸} در این شعر امیر خسرو، تیر پرتاب قید مقدار و به گونه‌ای واحد طول است.

۲۵- برگ کاری کردن و برگ چیزی داشتن

خسرو:

جامه پوشید و برگ رفتن ساخت بار بر بست و خان و مان پرداخت
(ب ۲۴۸۷)



حافظ:

چنان کرشمه ساقی دلم ز دست برد
که با کسی دگرم نیست برگ گفت و شنید
(غ ۲۳۹)

حافظ:

چو در گلزار اقبالش خرامانم بحمدالله
نه میل لاله و نسرين نه برگ نسترن دارم
(غ ۳۲۷)

۲۶- من نمودم، دگر ...

خسرو:

آنچه در گوشم آمد از کم و بیش
من نمودم، دگر تو دانی بیش
(ب ۲۵۴۳)

حافظ:

در نظربازی ما بی خبران حیرانند
من چنینم که نمودم، دگر ایشان دانند
(غ ۱۹۳)

۲۷- وظیفه

خسرو:

تا شب آن روز بی امید خلاص
سیلی ای چند شد وظیفه خاص
(ب ۲۶۳۰)

حافظ:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید
وظیفه گر برسد، مصرفش گل است و نبید
(غ ۲۳۹)

* وظیفه: وجه گذران، مقرری، خوراک روزانه و ماهانه و سالانه.^{۱۹}



۲۸- گرداندن فتنه و بلا

خسرو:

من هم از دانش این قدر دانم کز تو این فتنه را بگردانم
(ب ۲۶۴۶)

حافظ:

می‌سوزم از فراق روی از جفا بگردان هجران بالای ما شد، یا رب بلا بگردان
(غ ۳۸۴)

۲۹- گسستن سُبُحه و تسبیح

خسرو:

خانه ویران کنِ هزاران دل گبر ز ناربندِ سبُحه گسل
(ب ۲۷۳۲)

حافظ:

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود
(غ ۲۰۶)

۳۰- مردمی کردن

خسرو:

مردمی کن که من به چشم نیاز مردم چشم خویش بینم باز
(ب ۲۷۷۰)

حافظ:

مردمی کرد و کرم لطف خداداد به من کان بت ماهرخ از راه وفا باز آمد
(غ ۱۷۴)



۳۱- آینه‌رویی و سخت‌دلی

خسرو:

همچو آینه درمقابل شوی
آهنین دل بُوتد و روشن‌روی
(ب ۲۹۰۲)

حافظ:

مهر تو عکسی بر ما نیفکند
آینه‌رویا! آه از دلت، آه
(غ ۴۱۸)

۳۲- دل عاشق و زلف معشوق

خسرو:

زلفشان مشک بر سمن‌ریزان
زیر هر موی صد دل آویزان
(ب ۲۹۵۰)

حافظ:

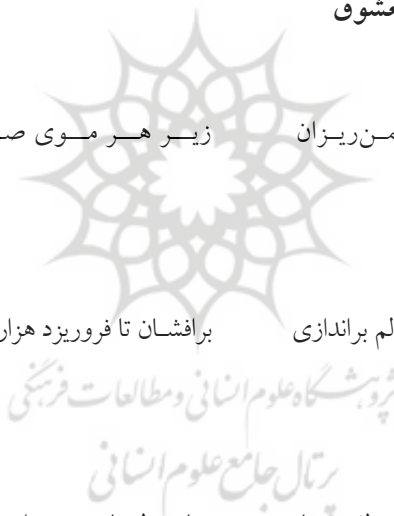
وگر رسم فنا خواهی که از عالم براندازی
برافشان تا فروریزد هزاران جان ز هر مویت
(غ ۹۵)

حافظ:

به ادب نامه‌گشایی کن از آن زلف سیاه
جای دل‌های عزیز است به هم برزنش
(غ ۲۸۱)

حافظ:

صبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی
ز روی لطف بگوبش که جا ننگه دارد
(غ ۱۲۲)



حافظ:

زلفت هزار دل به یکی تار مو بیست
راه هزار چاره گر از چارسو بیست
(غ ۳۰)

۳۳- زلف‌کشی، دست عاشق و زلف معشوق

خسرو:

دید مردم‌کُشی به ناز و کُشی
بوسه‌بازی نمود و زلف‌کشی
(ب ۲۹۷۸)

حافظ:

حافظ که سر زلف بتان دست‌کشش بود
بس طرفه حریفی است کِش اکتون به‌سرافتاد
(غ ۱۱۰)

* دست‌کش: ملعبه، بازیچه.^{۲۰}

۳۴- نازپرورد

خسرو:

گفت هست آن سه دُر ز درجِ گران
نازپرورد تخت تاجوران
(ب ۳۰۳۷)

حافظ:

نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
(غ ۱۵۹)

حافظ:

دل حافظ که به دیدار تو خوگر شده بود
نازپرورد وصال است مجو آزارش
(غ ۲۷۸)



نامه پاریسی

شماره ۵۰ و ۵۱ پاییز و زمستان ۱۳۸۸



پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* نازپرورد: نازپرورده، نازپرور، کسی که به ناز و نعمت بزرگ شده باشد، نازک طبع.^{۲۱}

۳۵- معطر شدن مغز و مجلس روحانیان

خسرو:

از نسیمش که مغزپرور گشت مغز روحانیان معطر گشت

(ب ۳۲۷۹)

حافظ:

ز در درآ و شبستان ما منور کن هوای مجلس روحانیان معطر کن

(غ ۳۹۷)

۳۶- سرفکندگی بنفشه

خسرو:

خلق از آن خارخار بی آزارم سرفکندند چون بنفشه ز شرم

(ب ۲۷۹۸)

حافظ:

بی زلف سرکشش سر سودایی از ملال همچون بنفشه بر سر زانو نهاده ایم

(غ ۳۶۵)

* بنفشه: گیاهی است که به رکوع و سجود و ده گوشش نسبت کرده اند.^{۲۲}

۳۷- شکر خنده

خسرو:

با شکر خنده شد به شیرینی در گل آفشانی و شکرچینی

(ب ۲۹۵۹)



حافظ:

ای پسته تو خنده زده بر حدیث قند مشتاقم از برای خدا یک شکر بخند

(غ ۱۸۰)

* شکرخندیدن: به لطف و دل‌کشی متبسم شدن.^{۲۳}

* شکرخنده: تبسم دل‌پسند را گویند.^{۲۴}

۳۸- مس و کیمیا

خسرو:

شمع من یافته ضیا از وی مس من گشته کیمیا از وی

(ب ۳۳۹۶)

حافظ:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

(غ ۴۸۷)

* کیمیا: علمی و عملی است که روح و نفس اجساد ناقصه را به مرتبه کمال رساند؛

یعنی قلع و مس را سیم و زر کند.^{۲۵}

۳۹- لاله و شراب

خسرو:

لاله بر کف گرفته جام شراب نرگس از مستی اوفتاد ز پای

(ب ۲۱۱۸)

حافظ:

لاله بوی می نوشین بشنید از دم صبح داغ دل بود، به امید دوا باز آمد

(غ ۱۷۴)



حافظ:

بوی بنفشه بشنو و زلف نگار گیر بنگر به رنگ لاله و عزم شراب کن

(غ ۳۹۵)

* لاله: معمولاً گل‌های پیازداری را گویند که از تیره سوسنی‌هاست و کاسه و جام آن تشکیل جامی قشنگ و کامل می‌دهد.^{۲۶}

۴۰- تیر آه گشادن، تیر دعا گشادن

خسرو:

آه او تیر چرخ گاه گشاد نفسش تیغ تیز همچون باد

(ب ۱۷۵)

حافظ:

ز شست صدق گشادم هزار تیر دعا ولی چه سود یکی کارگر نمی‌آید؟

(غ ۲۳۷)

* گشاد: رها کردن تیر از شست.^{۲۷}

۴۱- عروس بودن شعر، هنر و بخت

۸.

خسرو:

یارب این نوعروس زیبا را که ببرد آب نقش دیبای را،

جلوه‌ای ده به چشم بینایان که دل و دیده را بُود شایان

(ب ۳۳۴۲-۴۳)

حافظ:

ای عروس هنر از بخت شکایت منما حجله حُسن بیارای که داماد آمد

(غ ۱۷۳)



حافظ:

عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز شکسته کسمه و بر برگ گل، گلاب زده

(غ ۴۲۱)

* عروس: مرد و زن نخواستند یکدیگر را (لغت‌نامه)؛ کنایه از هرچیز زیبا و آراسته.^{۲۸}

۴۲- بی سببی

خسرو:

چرخ کو راست نیل‌گون سلبی دانی آخر که نیست بی سببی؟

(ب ۳۲۴۵)

حافظ:

سبب مپرس که چرخ از چه سفله پرور شد که کام‌بخشی او را بهانه بی سببی است

(غ ۶۴)

* بی سببی: بی علتی، بی دلیلی، بی برهانی.^{۲۹}

۴۳- مسیح نفس

خسرو:

وانکه این گونه شد مسیح نفس در صف اهل درد باشد و بس

(ب ۳۲۷۳)

حافظ:

هوا مسیح نفس گشت و باد نافه‌گشای درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد

(غ ۱۷۵)



حافظ:

طیب راه‌نشین درد عشق نشناسد
برو به دست کن ای مرده‌دل، مسیح‌دمی
(غ ۴۷۱)

۴۴- آفتاب می

خسرو:

ریخت چون در سفال ریحان‌روی
چشمه آفتاب را به سبوی
(ب ۳۰۹۲)

حافظ:

خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد
گر برگ عیش می‌طلبی، ترک خواب کن
(غ ۳۹۶)

* سفال ریحان‌روی: استعاره از آسمان.

نتیجه

حافظ به‌عنوان شاعری که دیوانش مجمع خوبی و لطف شعر فارسی است و رنگ‌وبوی اشعار پیش‌از خود را در گلستان شعرش جلوه داده‌است، اشعار امیر خسرو دهلوی، شاعر تأثیرگذار و بزرگ شبه‌قاره هند و سراسر قلمرو زبان فارسی را خوانده و حتی چند منظومه او را استنساخ کرده‌است. منظومه هشت‌بهشت امیرخسرو هم به‌اندازه خودش در شکل‌گیری لفظ و معنی شعر حافظ مؤثر بوده‌است.



پی نوشت‌ها

- ۱- معین، محمد: «امیر خسرو دهلوی»، مجله مهر، س ۸، ش ۱ و ۲.
- ۲- مجتبیایی، فتح الله: «خسرو و حافظ»، مجله آینده، س ۱۱، ش ۱-۳، ص ۴۹-۶۹.
- ۳- _____: شرح شکن زلف، تهران: سخن، ص ۲۱-۳۱.
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین: دفتر ایام، تهران: علمی، ص ۷۶.
- ۵- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه فارسی.
- ۶- همان.
- ۷- خلف تبریزی، محمدحسین: برهان قاطع.
- ۸- لغت نامه فارسی.
- ۹- همان.
- ۱۰- شاد، محمدپادشاه بن غلام محی الدین: فرهنگ آندراج.
- ۱۱- برهان قاطع.
- ۱۲- نفیسی، میرزا علی اکبرخان: لغت نامه ناظم الاطباء.
- ۱۳- لغت نامه منتهی الارب.
- ۱۴- لغت نامه فارسی.
- ۱۵- لغت نامه منتهی الارب.
- ۱۶- لغت نامه فارسی.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- همان.
- ۱۹- همان.
- ۲۰- همان.
- ۲۱- همان.
- ۲۲- فرهنگ شرف نامه منبری.
- ۲۳- لغت نامه فارسی.
- ۲۴- همان.
- ۲۵- همان.
- ۲۶- گل گلاب، حسین: لغت نامه گیاه شناسی گل گلاب، ص ۲۸۱.
- ۲۷- لغت نامه فارسی.

۲۸- معین، محمد: فرهنگ فارسی.

۲۹- لغت نامه فارسی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شماره ۵۰ و ۵۱ پاییز و زمستان ۱۳۸۸

منابع

- اسلامی ندوشن، دکتر محمدعلی: *آواها و ایماها*؛ تهران: یزدان، ۱۳۷۰.
- خلف تبریزی، محمدحسین: *برهان قاطع*.
- دهخدا، علی اکبر: *لغت نامه فارسی*، تهران: سازمان لغت نامه دهخدا، ۱۳۶۰.
- دهلوی، امیر خسرو: *هشت بهشت*، مسکو: انستیتو خاورشناسی اتحاد شوروی.
- زرین کوب، دکتر عبدالحسین: *دفتر ایام*، تهران: علمی، ۱۳۶۵.
- شاد: محمدشاهین غلام محی الدین: *فرهنگ آندراج*.
- قزوینی، علامه محمد و دکتر قاسم غنی: *دیوان حافظ*، تهران: زوار، ۱۳۲۰.
- گل گلاب، حسین: *لغت نامه گیاه شناسی گل گلاب*، تهران: دانشگاه تهران، بی تا.
- مجتبابی؛ دکتر فتح الله: *شرح شکن زلف*، تهران: سخن، ۱۳۸۵.
- _____: «خسرو و حافظ»، مجله آینده، س ۱۱، ش ۱-۳، ۱۳۶۴.
- معین، دکتر محمد: «امیر خسرو دهلوی»، مجله مهر، سال ۸، ش ۱ و ۲، ۱۳۳۱.
- _____: *فرهنگ فارسی*، چ ۱۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- نفیسی، میرزا علی اکبرخان: *لغت نامه ناظم الاطباء*.
- *فرهنگ شرف نامه منیری*. *ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*.
- *لغت نامه منتهی الارب*. *پرتال جامع علوم انسانی*.